

۲۶ - هارون بن ابی خالد (در ایام المتوکل ۲۳۲-۲۴۷ هـ) و او در سنه ۲۴۰ هـ وفات کرد

۲۷ - عمر بن عبد العزیز الهباری<sup>(۱)</sup> (در ایام المتوکل)

۲۸ - ابو الصمة (در حوالی سنه ۲۵۵ هـ)

بنده احوال این همه عمال را در کتاب خود که در صدد تالیف است اعنی «تاریخ سند تحت سیطره عرب» (Sind Under Arab Dominion) با بسط و شرح خواهم نوشت. عجلاله باینقدر اکتفا می نمایم.

در سنه ۲۵۸ هـ خلیفه معتمد (۲۵۶-۲۷۹ هـ) برادر خویش ابو احمد الموفق را به رسولی سوی یعقوب بن لیث الصفار فرستاد در معیت اسمعیل بن اسحاق قاضی و ابو سعید الانصاری، و عهد و منشور و لوا برای ولایت بلخ و تخارستان و پارس و کرمان و سجستان و سند با و ارزانی داشت. یعقوب بدان شاد شد و ایشان را بنواخت (تاریخ سیستان، طبع طهران، ۱۳۱۴ شمسی، ص ۲۲۸).

یعقوب بن لیث هفده سال و نه ماه امیری کرد و خراسان و سیستان و کابل و سند و هند و فارس و کرمان همه عمال وی بودند (همان مأخذ، ص ۲۳۳). و بعد از او در سنه ۲۶۵ هـ خلیفه معتمد این همه اماکن و دیگر را به عمرو بن لیث (۲۶۵-۲۸۷ هـ) عطا فرمود.

ص ۳۲، س ۸: القادر بالله (۳۸۱-۴۲۲ هـ)، و تمام سلطنت محمود غزنوی در اثنای خلافت این خلیفه می افتد.

ص ۳۲، س ۱۱-۱۲: بلده ملتسان و اوچه را بدست آورده گماشتگان القادر بالله را اخراج کرد: این تقریر میرمعصوم خیلی پوچ است. خلیفه مذکور در سال اول جلوس محمود بتخت رسولی بنزدیک او فرستاد با عهد خراسان

(۱) بر وفق یعقوبی: عمر بن عبد العزیز السامی المتسی الی سامه بن لوی.

ولوا و خلعت فاخر و تاج، و لقب امین الدولة و امین الملة ابو القاسم محمود ولی امیر المومنین (زین الاخبار، ص ۶۲). پس از چه سبب بعد از هفت سال محمود از خلیفه غضبناک شده گهاشتگان او را از ملتان اخراج کرد. والی ملتان در آنوقت داؤد بن نصر قرمطی بوده، و قرامطه چنانکه مشهور و معروف است مخالف بنی عباس بودند، پس چگونه میتوان گفت که او یکی از گهاشتگان القادر بالله بود؟

بر وفق زین الاخبار (ص ۶۵، ۶۶، ۷۰) سلطان محمود در سنه ۳۹۶ هـ اندپال بن جیپال را هزیمت داده و براه هندوستان بملتان رسید و هفت روز آن شهر را حصار کرد، تا مردم اندر میان آمدند و صلح کردند که هر سال بیست بار هزار هزار درم بدهد از ولایت ملتان، و برین قرار افتاد، و امیر محمود باز گشت. بار دیگر در سنه ۴۰۱ هـ باز قصد ملتان کرد و هرچه از ولایت ملتان باقی مانده بود بگرفت، و قرامطه که آنجا بودند بیشتر ازیشان بگرفت، و بعضی را بکشت، و بعضی را دست برید و نکال کرد، و بعضی را بقلعهها باز داشت تا همه اندران جایها بمردند. و اندرین سال داؤد ابن نصر را بگرفت و بغزنین آورد، و از آنجا بقلعه غورک فرستاد، و تا مرگ اندران قلعه بود.

ص ۳۲، س ۱۲: و عبد الرزاق وزیر را از ملتان با فوجی بجهت تسخیر سند تعیین نمود الخ: برای این تقریر نیز هیچ منبع موثق نیست و نه کسی از وزرا یا سپه سالاران محمود با اسم عبد الرزاق موسوم بود. و ایکن خواجه احمد بن حسن میمندی را پسری بود عبد الرزاق نام که امیر مودود بن مسعود (۴۳۲-۴۴۰) او را نامزد سیستان کرده بود و او عبد الرشید بن مسعود (۴۴۰-۴۴۴) را از حبس رها کرده بغزنین آورد و بجای علی بن مسعود (۴۴۰ دو ماه) بر تخت نشاند (راجع طبقات اکبری، جلد اول، ص ۳۱). و نیز اسم یکی از

فرزندان سلطان مسعود عبد الرزاق بوده (انظر طبقات ناصری، ترجمه میجر راورتی، جلد اول، ص ۹۵، حاشیه نمره ۷).

قطع نظر ازین، تسخیر سند بر دست محمود یا جانشینان او نیز محقق نیست، الا اینکه در سنه ۴۱۶ هـ که محمود سومنات را غارت نموده از راه بیابان کج به منصوره (پایتخت سند) رسید، و حاکم قرمطی آنجا خفیف از پیش او گریخته و دریای سند را عبور کرده، خود را در بیشه خرما در نهفت. سلطان محمود افسران خود را در تعاقب او فرستاد و آنها دور معسکر او گرفته و چندی از مردمانش را بقتل رسانیدند [این حقیقت از یکی از قصاید فرخی واضح میشود، راجع «سلطان محمود» تالیف دکتور محمد ناظم، ص ۱۲۰]. خیلی احتمال دارد که خفیف مذکور یکی از حکام سومرگان بوده که مذهب قرمطی اسمعیلی داشتند، چنانکه در احوال این طبقه ذکر رود. اگر ملك سند در تصرف محمود می بود، و حکام آنجا اطاعت او قبول کرده بودند، خفیف سومره از پیش او نمی گریخت. گذشته ازین گردیزی اطلاع دارد که سلطان بعد از آن از راه «ساحل سیحون [یعنی دریای سند] روی سوی ملتان نهاد، و اندران راه بر لشکریان رنج بسیار رسید چه از وجه خشکی بیابان و چه از جتان سند و از هر نوعی و مردم بسیار از لشکریان اسلام اندر آن راه هلاک شدند و بیشتر از ستوران هلاک شدند تا بملتان رسیدند (ص ۸۲). و امیر محمود را رحمة الله از جهت جتان ملتان و بهاطیه ساحل سیحون غضبی عظیم اندر دل بود بدان بی ادیها که اندر راه سومنات کرده بودند و خواست که مکافات آن بکند و ایشان را مالشی دهد» (ص ۸۸) چنانچه در سنه ۴۱۸ هـ آنها را سیاسی عبرت انگیز نمود (انظر، زین الاخبار، ص ۸۸-۸۹؛ طبقات اکبری، جلد اول، ص ۱۷-۱۸). ازین بر می آید که سلطان محمود پیش ازین واقعه باین نواحی آشنا نبوده و شاید بعد ازین سال تمام ممالک و ملتان و سند در حیطة تصرف غزنویان آمد.

ص ۳۳، س ۱۲: شهاب الدین: بعد از آنکه بر تخت نشست کنیه معزالدین اختیار نمود.

ص ۳۳، س ۲۰: عبارت رکیک است، باید که اینطور باشد «و سلطنت به شهاب الدین منتقل شد».

ص ۳۳، س ۲۰-۲۱: در سنه احدی و تسعین و خمسمایه: این از سهو کاتب است، والصواب «احدی و سبعین و خمسمایه».

ص ۳۳، س ۲۱: ملتان و اوچه را مسخر گردانید: عبارت طبقات ناصری (ص ۱۱۶) اینست: «بر سمت ملتان لشکر کشید و از دست قرامطه ملتان را مستخلص کرد». و عبارت تاریخ مبارکشاهی (ص ۵-۶): «در سنه احدی و سبعین و خمسمایه سمت اچه و بهاطیه<sup>(۱)</sup> و ملتان لشکر کشید. طائفه بهاطیه در حصار اچه محصر شده با سلطان محاربه کردند. بعد مدتی بعون الله تعالی حصار اچه فتح شد. اقطاع ملتان و اچه مرسپه سالار علی کرماخ را داد، و خود طرف دار الملک غزنین مراجعت فرمود». صاحب طبقات اکبری همین دو عبارت را بهم آمیخته اینطور نوشته (جلد اول، ص ۱۶): «بعد از يك سال (یعنی در سنه ۵۷۱) لشکر بجانب اچه برده، ملتان را از دست قرامطه برآورده متصرف شد. و طایفه بهاتیه در حصار اچه متحصن شده چند روز محاربه کردند. آخر فتح شد. و ملتان نیز مسخر گشت؛ و اچه و ملتان را حواله علی کرماخ نموده بجانب غزنین مراجعت نمود».

چنین می نماید که بعد از قلع و قمع قرامطه در سنه ۵۴۱ بر دست سلطان محمود، ایشان بار دیگر غالباً پس از فوت سلطان محمود که قوه غزنویان مضمحل شد ملتان و نواحی را تحت تصرف خویش آوردند. چون و چگونه معلوم نیست.

(۱) در اصل متن «تهه» نوشته که ظاهراً سهو است.

ص ۳۴، س ۱: فوجی با قطب الدین ایبک به تسخیر سند تعین نمود: این بیان میر معصوم خلاف واقع مینماید، زیرا که در فتوحات شهاب الدین در هند اسم قطب الدین را تا سنه ۴۸۸ هـ نمی شنویم که در آن سال اقطاع کهرام بدو مفوض شد (طبقات ناصری، ص ۱۲۰، ۱۲۹؛ تاریخ مبارکشاهی ص ۱۰؛ طبقات اکبری، جلد اول، ص ۳۸). و نیز اسم سیف الملوك را در کتب تاریخ نمی یابیم، الا اینکه در سنه ۵۷۷ (بر وفق طبقات اکبری، ج ۱، ص ۳۷، و سنه ۵۷۸ بر وفق طبقات ناصری، ص ۱۱۷) سلطان شهاب الدین لشکر بطرف دیول (دیبل-سند) برد و تمام آن بلاد کناره بحر را در ضبط در آورد و اموال فراوان گرفته بغزنین مراجعت نمود. لهذا حتما کسی را از امرای خود در تصرف این نواحی گذاشته باشد.

ص ۳۴، نس ۱۴: یکی از فدائیان کهرام کهران: طبقات ناصری (ص ۱۲۴): بدست فدائی ملاحظه (یعنی اسمعیلیه) در منزل دمیک در شهر و سنه اثنین و ستایه شهادت یافت.

ص ۳۵، س ۱۸: اوچه و ملتان و سند بفرمان ناصر الدین قباچه سمت نفاذ یافت: بر وفق تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۶): ملك ناصر الدین قباچه داماد سلطان قطب الدین طرف سند رفت و اقطاع ملتان و اوچه و بهکر و سیوستان را قابض گشت. طبقات اکبری (جلد اول، ص ۵۵) همان عبارت را نقل کرده گوید که «بعد از وفات سلطان قطب الدین ملك ناصر الدین قباچه (که دو دختر سلطان قطب الدین در حباله او بود) بطرف سند رفته ملتان و اوچه و بهکر و سیوستان را متصرف شد. صاحب طبقات ناصری (ص ۱۴۲)- (۱۴۳) بیشتر ازین اطلاع دارد و گوید که «چون ملك ناصر الدین قباچه بعد از حادثه سلطان قطب الدین بطرف اوچه<sup>(۱)</sup> رفت، شهر ملتان را ضبط کرد

(۱) قبل از مقطع اوچه در ملك ناصر الدین اتم بود (طبقات ناصری، ص ۱۴۲؛ طبقات اکبری، جلد اول، ص ۴۵) و لیکن بعد از شهادت او در مصاف اندخورد (۶۰۱ هـ)، سلطان شهاب الدین مقطع اوچه را بنا بر الدین قباچه مفوض نمود.

و هندوستان و دیول را تا آب دریا جمله در تصرف آورد، و قلاع و تحصبات و شهرهای مملکت سند را فروگرفت، و چتر برگرفت و تا حدود تبرهنده و کهرام و سرستی تصرف کرد و لاهور را چند کرت بگرفت... و میان او و سلطان شمس الدین ایلتمش منازعت می بود.

ص ۳۵، ص ۲۰ : درین اثنا فوجی الخ : میر معصوم درینجا احوال ورود سلطان جلال الدین منگبرنی خوارزم شاهی را به سند و قتال او با ناصرالدین قباچه بیان نکرده. از قراریکه مرور سلطان جلال الدین جزء لاینفصل تاریخ سند است ایراد شمه‌ای از ذکر او بیجا نخواهد شد :

چون سلطان جلال الدین در مصاف لب آب سند (سنه ۶۱۸ هـ) از عساکر چنگیز خان منهزم و از مساعده و مواساة سلطان شمس الدین ایلتمش مایوس شده نزدیک لاهور رسید، اجزای لشکر پراکنده او تقریباً ده هزار نفر آنجا گرد آمد. پس قسمتی ازین لشکر بطرف کوه جود فرستاد که کپو کهران را شکست داده با مال غنیمت برگشت. سلطان جلال الدین از حاکم کپو کهران (رای کوکار سنگین) دست دخترش خواست. رای کپو کهران نه فقط این مسئول سلطان را اجابت نمود بلکه دسته‌ای از لشکر خویش بسرکردگی پسر برای معاونت سلطان فرستاد (راجع طبقات ناصری، ترجمه راورتی، جلد اول، حاشیه ص ۲۹۴). میان رای کوکار سنگین و قباچه مخاصمتی بود. سلطان لشکری را بقصد قباچه فرستاد، و سر لشکر اوزبک تای بود. قباچه بکنار آب سند یک فرسنگی اوچه لشکرگاه داشت با بیست هزار مرد. اوزبک تای با هفت هزار مردم مغافصه شیدخون بسر او برد. لشکر قباچه منهزم و متفرق شدند، و قباچه در کشتی به آکر و بکر (شاید: سکهر و بکر) دو قلعه است در جزیره، برفت، و اوزبک تای در لشکرگاه او فرود آمد، و آنانرا که در لشکرگاه یافت اسیر گرفت، و بشارت بسطان

فرستاد. سلطان حرکت فرمود، و هم بان معسکر بیارگاه قباچه که زده بودند فرود آمد و قباچه از اکر و بکر منهزم بمولتان شد. سلطان ایلچی فرستاد و پسر و دختر امین خان (امین ملک) را که از مصاف آب سند گریخته آنجا افتاده بودند باز خواست و مال طلبید. قباچه آن حکم را منقاد شد و پسر و دختر امین خان و مال بسیار بخدمت سلطان فرستاد، و القاس نمود که ولایات او را تعرض نرسانند. چون هوا گرم شد سلطان از اوچه بایلاغ کوه جود و بلاله و رکاله نهضت کرد، و در راه قلعه بس راور را محاصره داد و جنگ فرمود. در آن جنگ تیری بدست سلطان زدند و مجروح شد. القاصه قلعه بگرفتند و تمامت اهالی آن قلعه را بقتل آوردند. آنجا خبر لشکر مغول بطلب او برسید. مراجعت کرد، و مرور او بظاهر ملتان بود. ایلچی بقباچه فرستاد و از مرور اعلام داد و نعل بها خواست. قباچه ابا کرد و عاصی شد، و بمصاف پیش آمد. بعد از يك ساعت چالش سلطان توقف فرمود و برفت. با اوچه آمد. اهل اوچه عصیان کردند. سلطان دو روز آنجا بایستاد، و آتش در شهر زد، و بر جانب سدوستان (یعنی سیوستان یا سیهوان) برفت. نخرالدین سالاری حاکم سدوستان بود، و لاچین ختائی سر لشکر او بود. لشکر پیش اوزخان (یعنی اوزبک تائی) که مقدمه سلطان بود آورد. جنگ کردند. لاچین ختائی کشته شد. اوزخان شهر سدوستان را محصور کرد. چون سلطان برسید نخرسالاری بتضرع با شمشیر و کرباس پیش سلطان آمد. سلطان در شهر فرود آمد، و بیگاه آنجا مقام کرد. و نخر سالاری را تشریف داد، و حکومت سدوستان برو مقرر داشت. و بر جانب دیول و دمریله<sup>(۱)</sup> نهضت

(۱) دمریله چنانکه از تاریخ جهانکشی جویی (ص ۱۴۸) واضح است نزدیک دیل بوده. و سلطنت [جلال الدین خوارزمی] نزدیک دیول و دمریله فرود آمد. ضیاء الدین برنی آنرا در دو محل «مریله» (تاریخ فیروز شاهی، ص ۲۶۹، ۵۲۳) و در یکجا (ص ۵۱۹) «دمریله» می نویسد. گمان بنده اینست که «دمریله» بر سرحد مکران و سند بوده است. فرشته (جلد دوم، ص ۶۰۴-۶۰۵) در بیان نهضت محمد بن قاسم گوید که «از میان مکران شده بدیون و درسه که سرحد دیل است آمد، همانا این درسه «دمریله» بوده که بتصحیف این صورت گرفته. واقعاً علم بالصواب.

کرد. و چنیسر که حاکم آن ولایت بود بگریخت و در کشتی بدریا رفت. سلطان نزدیک دیول و دمربله فرود آمد. و خاص خان را فرستاد. و از نهرواله با لشکر تاختی بر جانب نهرواله شتر بسیار آوردند. و سلطان در دیول مسجد جامعی بنا فرمود در موضعی که بت خانه بود، (تاریخ جهان کشای جوینی، جلد ثانی، ص ۱۴۶-۱۴۸).

ص ۳۵، س ۲۰: درین اثنا: یعنی در سنه ۶۲۱ هـ.

ص ۳۶، س ۸: بر بلاد سیوستان مستولی شدند: طبقات ناصری (ص ۱۴۳) و اصحتر گوید: لشکر خاج از جمله لشکر خوارزمیان بر اراضی منصوره که از بلاد سوستان است استیلا آوردند و سر ایشان مالک خان خاج بود (برای تفصیل این اجمال و تشخیص مالک خان رجوع کنید بترجمه طبقات ناصری، جلد اول، ص ۵۳۹، حاشیه ۵).

ص ۳۶، س ۱۱-۱۲: در سنه اربع و عشرين و ستایه: الصواب در سنه خمس و عشرين و ستایه.

ص ۳۶، س ۱۲: نظام الملك محمد بن اسعد: والصواب، نظام الملك محمد بن ابی سعد، و تمام اسم او چنانکه علامه قزوینی در مقدمه لباب الالباب عوفی (ص یط - ك، حاشیه ۷)، تصریح نموده: نظام الملك قوام الدین محمد بن ابی اسعد الجنیدی، است، و نه نظام الملك کمال الدین محمد بن ابی سعید چنانکه در ترجمه طبقات ناصری، ص ۶۳۴، حاشیه ۱، آمده.

ص ۳۶، س ۱۴: خود بدھلی مراجعت نمود: بقول طبقات ناصری (ص ۱۴۴ و ۱۷۳) سلطان (شمس الدین ایلتمش) بر در حصار اچه دو ماه و بیست و هفت روز نشست و نظام الملك محمد جنیدی و دیگر ملوک را در عقب ملك ناصر الدین بطرف بهکر فرستاد.

ص ۳۶، س ۱۷-۱۸: سفینه عمرش غریق بحر فنا گردید: علامه قزوینی در



مقدمه لباب الالباب (ص. ۵۰ ک) بر حکم جوامع الحکایات سرانجام ناصرالدین قباچه را اینطور بیان میکند: «در ماه جمادی الآخرة حصن بکر مفتوح گردید. ناصرالدین قباچه از حصار بکر در قلعه رفت. خزائن و اموال خود را با پسرش علاؤالدین بهرامشاه بخدمت التمش فرستاد و التماس عفو نمود. التمش فرمان داد که خود بخدمت آید. ناصرالدین قباچه ننگ این مذلت را بر خود نه پسندیده و مرگ را بر چنین حیات ترجیح داده در شب شنبه ۱۹ جمادی الآخرة سنه ۶۲۵ از قلعه بکر خود را در رود سند انداخت. بعد ازین صاحب طبقات ناصری (ص ۱۲۳) گوید که «آن بلاد تا لب دریای محیط فتح شد، و ملک سنان الدین چنیسر<sup>(۱)</sup> که والی دیول و سنده بود بخدمت درگاه شمس پیوست»<sup>(۲)</sup>.

ص ۳۶، س ۲۰: در سنه اربع و عشرين و ستمايه: والصواب، در سنه خمس و عشرين و ستمايه. و نیز ابن اسعد سهو است برای «ابن ابی سعد» چنانکه قبل ازین تصریح یافت.

ص ۳۷، س ۱-۲: نور الدین محمد: اسم این شخص در کتب تواریخ دیگر یافت نه شد. اما صاحب طبقات ناصری (ص ۲۳۲-۲۳۳) گوید که «چون رایات اعلی شمس پیاپی حصار اچه لشکر گاه کرده در شهر سنده خمس و عشرين و ستمايه، کزلکخان (ملک تاج الدین سنجر کزلکخان) در خدمت وزیر مملکت نظام الملك محمد جنیدی بطرف قلعه بهکر روان کرد. بعد از مدتی چنانچه بتقریر پیوست آن قلعه فتح شد و ملک ناصرالدین قباچه علیه الرحمة در آب سنده غرق گشت و حصار اچه بدست آمد، قلعه و شهر اچه و مضافات و نواحی تمام حواله ملک کزلکخان فرمود، و چون رایات اعلی بطرف دار الملك دهلی مراجعت فرمود، کزلکخان آن بلاد را در ضبط

(۱) در اصل متن: حبش، که ظاهراً سهو است.

(۲) شاید بعد از قبول اطاعت نظام الملك محمد جنیدی یا کزلکخان بدلهی رفته باشد.

آورد و معمور گردانید، و خلق متفرق را جمع کرد، و با خلق از خواص و عوام روزگار بانصاف و الطاف گذرانید، و طریق عدل و احسان با همه مسلوك داشت، و در امن و امان و فراغ رعایا و رفاهیت ساکنان کوشید. و بعد از مدتی با خاتمه خیر و عصمت ایمان و صدقات و احسان و خیرات و مبرات از منزل دنیا بمراحل آخرت در شهر سنه تسع و عشرين و ستایه نقل کرد علیه الرحمة .

بعد از فوت کزلكنخان سلطان شمس الدین ایلتمش حصار اچه و اقطاع را بملك سيف الدين ابيك مفوض نمود، و او مدتی در آن بلاد داوری و رعیت پروری کرد و آن بلاد را در ضبط آورد (طبقات ناصری، ص ۲۲۷).  
 ص ۳۷، س ۱۳: اسم ملك جلال الدين حسن نیز در کتب تواریخ دیده نشد.  
 ص ۳۸، س ۹: قتلغ خان (شاید نا پدري سلطان ناصرالدین).  
 ص ۳۸، س ۱۰: ملك سنجر (شاید ملك تاج الدين سنجر سیوستانی).  
 ص ۳۹، س ۱۶: اثی و ستین و ستایه: والصواب اربع و ستین و ستایه.  
 ص ۴۰، س ۵: ناحیه لاهور و ملتان و سند به سلطان محمد الخ: تاریخ مبارکشاهی (ص ۴۳) گوید: «خان بزرگ اعنی محمد سلطان پسر بزرگ سلطان غیاث الدین که از مالم تا حد جنائی<sup>(۳)</sup> اقطاع او داخل ملتان بود، که بعد از شهادت او را خان شهید میگویند. جنائی<sup>(۳)</sup> شصت گروه از تپته بیشتر بر سر دریاست. این قدر اقطاع طرف غرب داشت.»

ص ۴۲، س ۸: در سنه ثمان و ثمانین و تسمایه: والصواب تسع و ثمانین و ستایه چنانکه امیر خسرو در مفتاح الفتوح تصریح نموده «ز هجرت شش صد و هشتاد و نه سال.»

ص ۴۳، س ۱۸: صلدای: در تاریخ فیروزشاهی برنی (ص ۲۵۳) و طبقات

(۱) والصحيح جنائی، چنان که بعد ازین تصریح خواهد شد.

اکبری (ج ۱، ص ۱۴۲) صلدی آمده و آن صحیح تر مینماید.  
 ص ۴۴، س ۲: نصرت خان: تاریخ فیروز شاهی برنی (ص ۲۵۳) و طبقات  
 اکبری (ج ۱، ص ۱۴۲) هر دو «ظفر خان» دارند و آن صحیح تر است. عبارت  
 تاریخ فیروز شاهی اینطور است: هم درین سال (یعنی سال سوم علائی =  
 ۶۹۷ هـ) که الخ خان و نصرت خان در گجرات نامزد شده بودند، ظفر خان  
 در سیوستان نامزد شد. سیوستان را صلدی و برادر او و مغلان دیگر فرو  
 گرفته بودند. ظفر خان با حشم بسیار در سیوستان رفت و حصار سیوستان  
 را محصر کرد و بزخم تبر و تیغ و ناچنج و نیزه آنچنان حصار را بکشاد و بی  
 آنکه معربی و منجنیقی و عراده درکار شود و ساباط و پاشیب و گرگج برآرند  
 حصار سیوستان ... بستد. و از درون مغلان هر چهار طرف حصار تیر  
 اندازی میکردند چنانکه پرنده را مجال نمی بود که نزدیک حصار (ص ۲۵۴)  
 بگذرد. با آن هم ظفر خان بر زخم تبر و تیغ فتح کرد و صلدی و برادر  
 او را با جمله مغلان و زن و بچه بدست آورد، و هر همه را بسته و طوق  
 و زنجیر کرده در دهلی فرستاد، و ازین فتح رعب ظفر خان در دلهای  
 متمکن گشت.

ص ۴۵، س ۱: خطه ملتان و اوچه و سند را جائگیر او نموده: این خلاف  
 واقع می نماید زیرا که ضیاء برنی در تاریخ خود گوید که سلطان علاء الدین  
 «ملتان و سوسستان به تاج الملك کافوری» داد (ص ۳۲۳).

ص ۴۶، س ۲۰: کردند: بعد ازین طبقات اکبری، ج ۱، ص ۱۹۲، گوید  
 که «بهرام خان ایبه را که برادر خوانده او بود، کشلو خان خطاب کرد  
 و اقطاع ملتان و تمام بلاد سند باو تفویض فرمود».

ص ۴۷، س ۱: خواجه حظیر: والصواب خواجه حظیر.  
 ص ۴۷، س ۱۱: کشلو خان از بهکر بملتان آمده الخ: سبب حقیقی عصیان

کشلوخان آن بود که ابن بطوطه در سفر نامه خود نوشته . یعنی چون محمد تغلق از خواهرزاده خود بهاء الدین رنجید ، او را زنده سلخ کرد و جلد او را به تبین حشو کرده با لاشه بهادر بهوره در اطراف مملکت خویش بگردانید . وقتیکه آن دو جلد محشو بیلاذ سند رسید ، امیر کشلو که حاکم آن نواحی بوده آنها را با احترام تمام دفن نمود . و چون این خبر را بسططان رسانیدند خیلی غضبناک شد و خواست که او را بقتله هلاک سازد . لهذا کشلوخان احتیاطاً علم مخالفت برافراشت (رحله ابن بطوطه ، جلد ۳ ، صص ۳۱۸-۳۲۳) تاریخ مبارکشاهی و طبقات اکبری سببی دیگر داده اند .

ص ۴۸ ، س ۱۱ : کرنال : که الآن به جوناگره اشتها دارد ، خصوصاً تلی که مشرف بر جوناگره می باشد .

ص ۴۸ ، س ۱۳ : در مردم جاریجه درآمد : بر وفق تاریخ فیروزشاهی تالیف برنی (ص ۵۱۹) طغی از کرنال گریخته تهته و دمریله رفت و در پنه ایشان (۴) افتاد . و بر صفحه ۵۲۳ گوید که چون سلطان خواست که طغی را زنده بگیرد ، طغی از کرنال گریخته در تهته رفت و بر جام تهته پیوست . و صاحب طبقات اکبری (ج ۱ ، ص ۲۲۱) طریق فرار طغی اینطور بیان نموده : طغی اهل و عیال خود و باغیان دیگر را از نهرواله بر آورده ، از آب رن گذشته ، بجانب کنت ، از ولایت بکه رفت ، و چند روز آنجا بوده به تهته گریخت .

ص ۴۸ ، س ۱۴ : ناک نی یا نانکنی : غالباً در ملک بکه موضعی بوده .

ص ۴۸ ، س ۱۷ : کندل = گوندل که پانزده گروه شمال رویه کرنال (طبقات اکبری ، ج ۱ ، ص ۲۲۳) در ملک کاتپیاوار واقع است . و ضیاء برنی گوید (تاریخ فیروزشاهی ، ص ۵۲۳) که « این گوندل موضعی [است] بر سمت تهته سومرگان دمریله » .

ص ۴۸، س ۲۰: متوجه تهنه شد: ضیاء برنی گوید (ص ۵۲۴): «[سلطان محمد] با تمامی لشکر از کوندل در کناره آب سند در آمد و بآهستگی و سکونت با لشکر و پیلان از آب سند عبرت کرد.... و لب آب گرفته بر سمت تهنه عزم فرمود و در قلع قمع سومرگان و طغی حراخور که در پناه ایشان افتاده بود بکوچ متواتر روان شد». و صاحب طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۲۳) گوید که سلطان «از کوندل روان شده بکنار آب رسید، و با لشکر و پیلان از آب گذشته، در کنار دیگر فرود آمد.... و از آنجا بقصد استیصال طائفه سومره و طغی حراخور، که در پناه ایشان در آمده بود، بجانب تهنه نهضت فرمود».

ص ۴۹، س ۵: بملك جاودان انتقال نمود: قبل ازین معلوم نبود که سلطان محمد تغلق بجا مدفون است. در سال ۱۹۳۵م که پروفیسور محمد شفیع به سیهوان رفت دو کتبه کشف نمود و بر بنای آنها ثابت کرد<sup>(۱)</sup> که مقبره سلطان محمد در سیهوان واقعست؛ و راستی این اکتشاف موافق حقیقت است. و از قرائن نیز معلوم میشود که جثه این پادشاه در سیهوان مدفون باشد. فیروز شاه سه روز بعد از وفات سلطان محمد بر تخت نشست، و چون در اثنای این سه روز اختلال تام در لشکر سلطان رو داده و طغی بهمراهی سومرگان و مغلان بحملات متواتر مردم سلطان را اذیتی رسانیده، فیروز شاه بتعجیل تمام براه آب سند به سیوستان رسید و آنجا چند روز توقف نمود. لهذا ممکن است که جثه سلطان محمد را در آنجا دفن کرده باشد. کتبه اول که تاریخ وفات سلطان محمد میدهد اینطور است:

جهان مردم کش است ای دل مباش از جان وفادارش

که جز کین و جفا نامد ز یدادی دگر کارش

(۱) رجوع کنید به مخزن لورینتل کالج، جلد ۱۱، شماره اول، صص ۱۵۶-۱۶۱.

تو از حال محمد شاه بر گیر اعتبار از وی که چون اورنگ شاهی در ربود این دور غدارش شهنشاهست این ای خواجه کش بینی بخاک اندر که همچو بندگان بودند شاهان جهاندارش اگرچه پیش ازین صد بار دربارش چنان دیدی کنون چشم خرد بکشا در اینجا بنگر این بارش جهان بکشاد از مردی و بخشید از جوانمردی بدر از کوشش و بخشش فراوان بود کردارش شد از ماه محرم بیست و یک کاندرا شب شنبه گذشته هفصد و پنجاه دو شد عزم آن دارش

و کتبه دیگر تاریخ بنای قبه بالای مقبره میدهد:

بعهد دولت فیروز شاه خسرو گیتی که یزدان بر سریر سلطنت بادا نگهدارش بران سلطان دین پرور بر آمد اینچنین گنبد که آمد پیش پای گنبد گردون دوارش بسال هفصد و پنجاه و چار از هجرت احمد قبول بنده درگاه او سرمست معمارش

و آنکه تاریخ مبارکشاهی میگوید (ص ۱۱۹) که «خود تابوت سلطان محمد بالای پیل داشت و چتر بران زه کرده بکوچ متواتر بر سمت دارالملک دهلی روان شد، خلاف واقع مینماید ازین قرار که فیروز شاه بتاریخ دوم رجب بدهلی وارد شد. جثه میت بالخصوص جثه بادشاه را برای مدت پنجاه از جای بجای بر پشت پیل بردن اهانتی عظیم در باب میت است و مخالفت شرع.

- ص ۴۹، س ۶: فیروز محمد شاه: والصواب فیروز شاه.
- ص ۴۹، س ۱۲: تاریخ بیست و چهارم: بر وفق تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۱۸) «بیست و سیوم».
- ص ۴۹، س ۲۰: در غره شهر صفر: تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۱۸) «روز دوم» (یعنی بیست و چهارم صفر) عزیمت جانب دهلی اختیار شد، و طبقات اکبری (جلد اول، ص ۲۲۵) «روز سیوم» (یعنی بیست و هفتم) بترتیب و توزکی سوار شد.
- ص ۴۹، س ۲۲: کولاب سانگیره یا سانگره: نهر سانگره بحر ای قدیم رود سند یعنی مهران بوده (راجع «آثار قدیمه سند»، تالیف کرنس، ص ۱۶۷) و شاید در نزدیکی نصرپور خلیجی یا کولابی ساخته.
- ص ۵۰، س ۳: ملك علیشیر و ملك تاج کافوری الخ: این تفصیل در تواریخ دیگر موجود نیست، اما صاحب تاریخ مبارکشاهی گوید (ص ۱۱۹) که: «مولانا محمد عماد و ملك علی غوری بر والی سنده و تهته بر طغی رفتند».
- ص ۵۱، س ۸: بعد از فتح نگر کوت: یعنی در اواخر سال ۷۶۲ هـ.
- ص ۵۱، س ۹: جام خیرالدین: رجوع کنید به تعلیق بر صفحه ۶۵، س ۱۶.
- ص ۵۱، س ۹: بقلعه آب متحصن شده: تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۳۱): «بقوت آبگیر محضر شده»، و طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۳۴): «بقوت آب متحصن شده».
- ص ۵۲، س ۲: فلك را سر انداختن الخ: همین ایسات در طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۳۸) مذکور است.
- ص ۵۲، س ۱۴: نیز چون بشهر رسید: یعنی تغلق شاه.
- ص ۵۲، س ۱۹: ملك ركن الدین وزیر: والأصح ملك ركن الدین نائب وزیر (تاریخ مبارکشاهی، ص ۱۴۳؛ طبقات، ج ۱، ص ۲۴۲).

- ص ۵۲، س ۲۲: آب جون: یعنی رود جنا.
- ص ۵۲، س ۲۱: خان جهان: یعنی ملک فیروز پسر ملک تاج اللدین که وزیر تغلق شاه بود، و خطاب «خان جهان» داشته (تاریخ مبارکشاهی، ص ۱۴۲؛ طبقات اکبری، ج ۱، ص ۲۴۲).
- ص ۵۲، س ۱۴: نزد سلطان: باید «نزد شاهزاده محمد شاه» باشد، چنانکه در تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۴۵) و طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۴۳) مرقوم است.
- ص ۵۳، س ۲۰: بتاریخ بیست و دوم: و الاصح «بتاریخ بیست و پنجم» چنانکه در تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۴۶) و طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۴۲) مرقوم است.
- ص ۵۴، س ۳: بهادر خان میواتی: یعنی بهادر ناهر که او را تغلق شاه بقصد محمد شاه تعیین نموده بود (تاریخ مبارکشاهی، ص ۱۴۲؛ طبقات اکبری، ج ۱، ص ۲۴۲).
- ص ۵۴، س ۱۲: جلسیر: طبقات اکبری (ص ۲۴۴) «جلسیر کنار آب گنگ».
- قراءت تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۴۶، ۱۴۷) «جتیسر» و «جیتر» ناصحیح است.
- ص ۵۴، س ۱۸: بجانب میوات رفت: بروفق تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۴۹) و طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۴۶) ابوبکر شاه بی دست و پا شده بجانب کوتله بهادر ناهر رفت. و این واضحتر است چنانچه میر معصوم نیز در صفحه ۹۵، س ۷، گوید «چون این لشکر بنواحی کوتله که مسکن ابوبکر شاه بود رسید».
- ص ۵۵، س ۹: باتفاق بهادر نامی از خانه زادان فیروز شاه: و الاصح «باتفاق بهادر ناهر و خانه زادان فیروز شاهی» چنانکه در طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۴۷) مرقوم است.
- ص ۵۵، س ۲۲: از کوتله بگریخت: تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۵۳) «از کوتله گریخته در جر جر خزید».



ص ۵۶، س ۴: ذکر سلطان علاؤالدین شاه؛ و در تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۵۵) و طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۴۹) « ذکر سلطان علاؤالدین سکندر شاه ». ص ۵۶، س ۱۰: تخت و دولت چه شد: و در طبقات و بخت و دولت چه شد.

ص ۵۶، س ۲۰: سلطان اشرف: و الصحيح « سلطان الشرق، چنانکه در تاریخ مبارکشاهی (ج ۱، ص ۱۵۶) و طبقات اکبری (ص ۲۵۰) مرقوم است. ص ۵۷، س ۶: سلطان محمود شاه فرستادند: این سهو است، زیرا که بنا بر تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۵۷) و طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۵۱) رای جاجنگر و بادشاه لکهنوتی پیلان و هدایا و پیشکش که بسطان فیروز شاه هر ساله می فرستادند، خواجه جهان را رسانیدن گرفتند.

ص ۵۷، س ۸: شیخا کھوکھوان: باید « شیخا کھوکھر » باشد.

ص ۵۷، س ۷-۱۰: و همدین سال... فرستاد: عبارت معصومی مختل است. طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۵۱) اینطور تقریر نموده: « همدین سال بامر سلطان، سارنگخان جهت ضبط دیپالپور و برای فسده شیخا کھوکھر رخصت شد. و در ماه ذیقعدہ سنہ ست و تسعین و سبعائہ رای خلجین بقی و رای داود و کمال مٹین و لشکر ملتان را همراه گرفته متوجه شد. »

ص ۵۷، س ۱۵: ملك كهنندو: و بر وفق تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۵۸) و طبقات (ج ۱، ص ۲۵۱) « کندهو ».

ص ۷۵، س ۲۰: مبارك خان پسر ملك راجو: و در طبقات (ج ۱، ص ۲۵۱) « مبارك خان و پسر ملك راجو ».

ص ۵۷، س ۲۰-۲۱: بسطان در مقام فریب شدند: و در تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۵۸) و طبقات (ج ۱، ص ۲۵۱) « برسعدت خان غدر اندیشیدند ».

ص ۵۸، س ۱-۴: و ملو ازین خبر هراسان شده... لوای مخالفت برافراخت الخ:

این عبارت مضطرب است و شاید يك جمله از میان ساقط شده است . عبارت تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۵۸) این طور است : « ملو گریخته پیش مقرب خان در دهلی آمد . سلطان هم از آنجا مراجعت فرموده نزدیک شهر فرود آمده بود . مقرب خان استقبال نمود و بشرف پابوس مشرف گشت . فاما بسبب خوف و هراسی که در خاطر او متمکن شده بود باز گشته درون شهر درآمد و استعداد بنیاد جنگ نهاد . و طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۵۱) که میر معصوم همه احوال ملوک دهلی را از آن نقل نموده همین طور تقریر مینماید : « ملو گریخته نزد مقرب خان بدلهلی رفت . و سلطان بسرعت مراجعت نموده بدلهلی آمد ؛ و مقرب خان باستقبال شتافته . چون بجهت آمدن ملو غبار خاطر سلطانی معلوم نمود ، بلطائف الحیل خود را بشهر انداخته لوای مخالفت برافراخت . »

ص ۶۰ ، س ۱۵ : الغرض دران آوان مردم سومره الخ : میر معصوم آغاز حکومت سومرگان را در ایام سلطان عبدالرشید (۴۴۱-۴۴۴ هـ) نهاده ، و لیکن بنظرم می رسد که او درین نظریه اشتباه کرده و همچنین ایلیت و هیگ که بنای بحث خود را در بابت خروج سومرگان برین نظریه نهاده اند . در سنه ۴۱۶ هـ چون سلطان محمود غزنوی سومنات را غارت کرده و از رن کچه عبور نموده بمنصوره رسید ، چنانکه پیش ازین تقریر شد ، حاکم منصوره (و در گمان بنده حاکم تمام سند پائینی) شخصی بود مسمی به خفیف . و از قراریکه این شخص در اسمای حکام سومره معدود است ، باید زمان او از عهد سومره که آنرا حاکم اول شمرده اند علی الاقل سی سال پیشتر باشد ، زیرا که بر وفق تحفة الکرام (ورق ۸ ب) « مردم سومره در سنه خمس و اربعین و اربعمیه بنواحی تهری جمعیت نموده سومره نام شخصی را بر مسند ایالت بنشانیدند . و اگر قول ابوالفضل را (آئین اکبری، ص ۵۵۹)

که سومرگان سی و شش تن بودند و برای پانصد سال حکمرانی کردند<sup>(۱)</sup> باور داریم ، باید که آغاز حکومت ایشان را از سال ۲۵۲ هـ فرض کنیم ، زیرا که بقول صاحب تحفة الکرام (ورق ۸ الف) عهد این قوم در شهر سنه اثنی و خمسین و سبعایه باتها رسیده . در سنه ۲۴۷ هـ خلیفه عباسی المتوکل وفات کرد و در تمام عهد خلافت او عمر بن عبد العزیز الهبّاری (یا السامی بر وفق یعقوبی، ج ۲ ، ص ۵۹۹) عامل سند بود، و در حوالی سنه ۲۵۵ که دران بلاذری تاریخ خود را بانجام رسید ابو الصمة مولای کنده (انظر، ص ۴۵۰) بر بلده سند متغلب بود ، و در سنه ۲۵۸ هـ خلیفه معتمد ایالت سند را به یعقوب بن اللیث الصفار ارزانی داشت . این تمام مدت انحطاط بنی عباس بوده ، و چه جای شك اگر درین ایام حکام اهلی مانند سومرگان ظهور کرده اولاً در تحت رعایت صفاریه و بعده باستقلال حکمرانی کرده باشند . و بسیار جای تأسف است که کتب تواریخ اسمای این حکام را نگاه نداشته است . ابن بطوطه در اثنای وصف مدینه جنانی (جلد ۳ ، ص ۱۰۱-۱۰۲) گوید:

و سرنا من نهر السند یومین و وصلنا الی مدینه جنانی (وضبط اسمها بفتح الجیم والنون الأولى و کسر الثانیه) مدینه کبیره حسنة علی ساحل نهر السند ، لها أسواق ملیحة و سكانها طائفة یقال لهم السامرة . استوطنوها قدیما و استقر بها اسلافهم حین فتحها علی ایام الحجاج بن یوسف حسبما أثبت المورخون فی فتح السند . و أخبرنی الشیخ الامام العالم العامل الزاهد العابد رکن الدین بن الشیخ الفقیه الصالح شمس الدین ابن (ص ۱۰۲) الشیخ الامام العابد الزاهد بهاء الدین زکریاء القرشی ... أن جده الأعلى محمد بن قاسم القرشی شهد فتح السند فی العسکر

(۱) بر وفق تاریخ طامری (ص ۲۹) يك صد و چهل و سه سال ، و بر وفق بیگلارنامه پانصد و پنج سال

(ورق ۷ الف) .

الذی بعثه لذلک الحجاج بن یوسف ایام امارته علی العراق و أقام  
بها و تکاثرت ذریته .

### ترجمه

« بعد از دو روز مسافرت (بکشتی) بشهر جنانی<sup>(۱)</sup> رسیدیم و آن شهر است  
بزرگ و قشنگ بر ساحل نهر سند. بازارها نیکو دارد و ساکنان آن طائفه‌ای  
بودند که آنها را سامره می‌گفتند که از قدیم الایام آنجا توطن گرفته‌اند،  
و اسلاف آنها از بدو فتح آن شهر در ایام حجاج بن یوسف والی عراق آنجا  
مستقر بوده‌اند، چنانکه مورخین در فتح سند ثبت نموده. و شیخ رکن الدین  
ابن شیخ شمس الدین بن شیخ بهاء الدین زکریا قرشی مرا خبر داد که جد اکبر  
او محمد بن قاسم القرشی در فتح سند را حاضر بوده با لشکریکه حجاج بن یوسف  
در ایام امارت خود بر عراق از جهت این مقصد فرستاده بود. و او اینجا  
رحل اقامت انداخت و بسیار اولاد از وی باقی ماند. »

ازین فقره میتوان نتیجه گرفت که این قوم سامره (سومره) از اواخر  
قرن اول هجری در سرزمین سند مقیم شده و رفته رفته اقتدار یافته در  
اوائل نصف دوم قرن ثالث هجری تمام حصه پائینی را در تحت تصرف خود

(۱) ابن بطوطه شهر جنانی را پیش از سیستان وصف کرده، و فاصله او را دو روز بعد از مولتان  
گفته. اما درین اشتباه کرده است، و از قراریکه ابن بطوطه رحله خود را بعد از مرور بیست سال  
املا نموده و بعضی وقایع سفر خود را ملتبس کرده، ما باید که موقع شهر جنانی را در میان سیستان  
(یعنی سیوان) و تهته فرض کنیم. صاحب تاریخ مبارکشاهی (ص ۴۳) در شرح اقطاع خان شهید  
سلطان محمد گوید که «جنانی شصت گروه از تهته بیشتر بر سر دریا ست، و چونکه فاصله ما بین تهته  
و سیستان علی الاقل هفتاد و پنج گروه است، باید که شهر جنانی از بلده سیستان تقریباً پانزده گروه یا  
سی میل پائین تر بطرف جنوب یا جنوب و مشرق واقع شده باشد، و الآن از سبب تفسیر دوامی بحرایی  
رود مهران تعیین محلش متعذر است. هیچ در متابعت ابن بطوطه شهر جنانی را بالا تر از سیستان  
پنداشته موقعش را بشهر هالانی (در تعلقه کندیاره) تشخیص داده است (رجوع کنید بمقاله هیچ  
Ibn Batuta in Sind در J. R. A. S., vol. 19, year 1887, p. 412) و لیکن مسافت این شهر از تهته خیلی زیادتر است از هفتاد و پنج گروه. لهذا باید که حدس او را  
غلط پنداریم. در نظر ما موقع شهر سن<sup>۱</sup> انب و اقرب بصحت می‌باشد.

آوردند. از آنجائیکه معلومات ما درین زمینه کامل نیست نمیتوان بطور یقین گفت که این محمد بن قاسم القرشی همانست که محمد بن القاسم الثقفی فاتح سند. اگر این ثابت شد میتوان نسب سومرگان به محمد بن قاسم کشید.

درین زمینه باید توجه قارئین را بمقاله ناقدانه علامه سلیمان ندوی که در تالیف پر قیمت خویش العلاقات بین العرب و الهند (عرب و هند کے تعلقات، صص ۳۰۴-۳۹۰) درج نموده جلب کنیم؛ و نیز يك عالم سندی مولوی عبید الله شایق کتابچه ای مسمی به دولت علویه (یا سومرن جی حکومت) از شجره آباتی سومرگان و تاریخ گلزار سند منظوم تالیف مولوی عبد الرحیم سومره جمع نموده در سنه ۱۹۲۹ چاپ کرده است و لیکن هیچ اهمیت تاریخی ندارد. عجماناً باین بیان اکتفا کرده نتایج تحقیق خود را برای آتیه بتعویق می اندازیم. الآن بطور مقایسه فهرست اسمای حکام سومره بر وفق تاریخ معصومی و تحفة الکرام و دولت علویه میدهم:

تاریخ معصومی	تحفة الکرام	دولت علویه
سنه هجری	سنه هجری	سنه هجری
۱- سومره	۱- سومر ۴۴۵-۴۶۴	۱- سومره توفی ۴۴۸
۲- بهونگر	۲- بهونگر توفی ۴۶۱	۲- عصام الدین بهرنگر ۴۶۶
۳- دودا	۳- دودا ۴۸۵	۳- عصام الدوله دوده، در ۴۸۱ هـ گوشه نشین شد
۴- تاری	۴- سنگهار ۵۰۰	۴- زینب (تاری) در ۴۹۱ هـ از تخت دست بردار شد
۵- سنگهار	۵- خفیف ۵۳۶	۵- شهاب الدین سنگهار ۵۰۳
۶- همون زن سنگهار و برادرانش و برادران دوده	۶- عمر ۵۷۶	۶- نخر الملك، برادر همون برای يك سال حکومت کرد

تاریخ معصومی	تحفة الكرام	دولت علویه
۷- پھتو	۷- دودا توفی ۵۹۰	۷- سراج الدین فتح خان (پھتو) توفی ۵۱۱
۸- خیرا	۸- پھتو ۶۲۳	۸- عماد الدین خفیف ۵۳۶
۹- ارمیل	۹- گھنرا ۶۳۹	۹- جلال الدین عمر ۵۵۶
	۱۰- محمد طور ۶۵۴	۱۰- صلاح الدین مجھو ۵۷۰
	۱۱- گھنرا ۶۵۸	۱۱- غیاث الدین داود ۶۰۰
	۱۲- طانی ۶۸۲	۱۲- علاء الدین خیرہ (گھنرا) ۶۱۹
	۱۳- چنیسر ۷۰۰	۱۳- سیف الدین طانی ۶۳۸
	۱۴- بھونگر ۷۱۵	۱۴- شمس الدین بھونگر ۶۷۸
	۱۵- خفیف ۷۳۳	۱۵- کمال الدین چنیسر، او رادر سنہ ۶۹۶ خلع کردند
	۱۶- دودا ۷۵۸	۱۶- اسد الملة دودہ ۷۰۰
	۱۷- عمر ۷۹۳	۱۷- ظہیر الدین بھونگر ۷۴۰
	۱۸- بھونگر ۸۰۳	۱۸- نخر الدین عمر، در ۷۷۵ گوشہ نشین شد
	۱۹- ہمیر، ویرا قوم بہ برانداختہ	۱۹- قمر الدین طاہر ۸۱۳
		۲۰- معین الدین ارمیل ۸۲۲
		۲۱- بہاء الدین شہمیر شاہ عرف حمیرہ ۸۴۳

میر معصوم سنین حکومت سومرگان نداده است و فہرست اسمای حکام نیز ناقص است. صاحب تحفة الكرام کہ اسما و سنین حکام سومرگانرا از منتخب التواریخ تالیف محمد یوسف اخذ نموده و سال انقراض دولت سومرگان در یکجا ۷۵۲ ھ داده است (ورق ۸ الف) نیز اشتباه کرده است. و از

قراریکه سلطان جلال الدین منکبرنی در حوالی سنه ۶۲۱ به بندر دیبل رسید و حاکم آنجا چنیسر پیش او در کشتیها گریخت چنانکه ذکر رفت و همان حاکم که صاحب طبقات ناصری او را «ملك سنان الدین چنیسر والی دیول و سنده» میخواند در سنه ۶۲۵ اطاعت نظام الملك محمد جنیدی را قبول کرده بخدمت درگاه شمس پیوست (ص ۱۷۳) و این هر دو امر مسلم است، میتوان نتیجه گرفت که سالهای حکومت که صاحب تحفة الکرام و صاحب دولت علویه برای هر يك از سومرگان معین کرده اند فرضی و دروغی است.

ص ۶۱، س ۱۷: آفتاب حیاتش بافق بمات غروب نمود: ازینجا نسخه های که کپتان مالت برای ترجمه انگلیسی خود بکار برده يك فقره طویلی نسبت به سوبرگان دارد، و ایلیت در تاریخ هند (جلد اول، صص ۲۱۶-۲۲۳) همین فقره را از مالت نقل کرده در صحت آن شك نموده است، و ما اختصار آنرا اینجا درج میکنیم:

بعد از وفات خیرا خفیف جانشین او شد. در عهد او رعایا و برایا خیلی آسوده و خوشوقت بودند. روزی بخاطر او گذشت که بعضی اوقات خود را در شکارگاهها صرف کند و از تعب کاروبار قدری آسایش بجوید. پس ازان جمعیتی بزرگ فراهم آورده بجانب بلوچان و سوده و جاریجه نهضت کرد. چون بمحدود ایشان رسید رنمل سوده و رام رای جاریجه و مهران بلوچ نزد او با تحف و هدایا حاضر شدند. خفیف راضی شده ایشان را بانعام و اکرام گسیل کرد. بعد ازان بعضی از سمگان را که مال يك بلوچی را غارت کرده بودند بشکنجه سیاست رسانید، و حشمت و دهشت او چنان در دل مردم نشست که از چکه تا نصرپور کسی جرأة مخالفت او نتوانست کرد. بعد ازانکه در تمامی مملکت او امن و امان برپا شد پیاپی تخت تهته مراجعت کرده سالهای دراز آنجا حکومت کرد تا آنکه در گذشت.

بعد از فوت خفیف امرا و اعیان دولت دودا بن عمر بن پهتورا بر تخت سلطنت نشاندند. سنگهار نام یکی از زمینداران نواحی او را خبر داد که سمگان بچه اراده تسخیر تهته دارند. از استماع این خبر دودا لشکر بی شمار جمع کرده بجانب بچه روانه شد و آن مردم را گوشمال داد. ایلچی ایشان لاکه نام تحف گرانها و اسبهای کچی بطور نذرانه بخدمت آورده از قصور سمگان معذرت خواست و مورد عنایات گردید. پس بجمعیت خاطر مراجعت نموده به تهری آمد و مدت درازی آنجا بماند. وقتیکه در تهری بود رنمل سوده بخدمت رسیده شکایت دروغ نمود که مردم جت بلوچ که در زمان خفیف باج و پیشکش میدادند الآن سر از کند اطاعت پیچیده اند. چون بعد از تحقیق معلوم شد که رنمل سوده ناحق آن مردم را متهم می ساخت و او فوجی گرد آورده برای جنگ آماده شده است، دودا بمقابله او رفت. در اثنای جنگ تهری بگلوی رنمل رسیده کار او را تمام ساخت و لشکر او منتشر شده پا بهزیمت گذاشتند. مردم دودا تعاقب کرده بسیاری از فراریان را طعمه شمشیر ساختند و بالاخره رایسنگ و جگمل بسفارت آمده عفو جرائم خواستند. بعد ازان دودا بنصرپور رفت و زمینداران و اعیان و قضات آن شهر جلو آمده پیشکشها بخدمت آوردند. هنوز آنجا بود که ساهبه پسر رنمل سوده بخدمت آمده دو اسپ زیبای کچی تقدیم نمود و آداب بجا آورد، و دودا ازو راضی شده او را سردار قوم خود تعیین کرد. بعد ازان یلده تهته آمده بجهان دیگر سفر نمود.

بعد از فوت دودا پسرش عمر بمساعدت اعیان و دیگر اشخاص معتبر بر تخت جلوس نمود. چونکه جوان بود اوقات خود را بشرب مدام و لهو و لعب میگذرانید و بامور سلطنت نمی پرداخت. ازین جهت مردم سمه و سوده و جت و بلوچ سر از ربقه اطاعت او برکشیدند.



از استماع این خبر ملا حامد (شاید وزیر او بود) عمر را مطلع ساخت و او لشکری جمع کرده بمقابله ایشان رفت. جنگی صعب روی نمود و مردم همه پرزور بودند. ازین مشاهده ملا حامد سران لشکر را جمع کرده و آنها را بانعام و اکرام سرافراز ساخته خطاب کرد که «تهته دور است و پول کم، اگر بخوبی جنگیدید و دشمن را مغلوب کردید مال بسیار بدست ما خواهد آمد و ما سلامتی به تهته توانیم رسید». از شنیدن این کلیات روح تازه در ایشان دمید و يك حمله دشمن را هزیمت دادند و بسیار غنیمت در دست ایشان افتاد. مردم همه راجه جگنناطه را در میان آورده معذرت خواستند و پیشکش حاضر کردند. مردم سوده و جت و بلوچ نیز از سوء عاقبت ترسیده سر بتسلیم فرو آوردند. و عمر باطمینان قاب به تهری رسید و آنجا درگذشت.

درانوقت پسرش دودا صغیر بود و اعیان دولت برادرش چنیس را بجای او نشاندند. چون دودا بسن بلوغ رسید چنیس خواست که او را حبس کند. دودا گریخته بغزنین رفت و از سلطان مودود مدد خواست. سلطان درانوقت قریب الموت بود و دودا بتوسط يك چوب معجز نما که در راه از پیر مردی حاصل نموده بود دریافت که سلطان وقتی در حین آب خوردن دو مارچه خرد را بلع نموده و آن دو مارچه بزرگ شده سلطانرا اذیت می رسانیدند. پس بحیله آن دو مار را بیرون آورد و سلطان شفا یافت. سلطان ازو خورسند شده گفت هرچه خواهی بخواه. دودا ماجرای خود را عرض نمود و سلطان لشکری گران همراه او روانه ساخت. بعد از محاربه دوازده روز نسیم ظفر بر پرچم سلطانی وزید و چنیس و بسیاری از مردم او کشته شدند. و دودا بر تخت پدر نشسته بسیار سال با زور و خردمندی کامرانی نمود و سپس بحکم «کل نفس ذائقة الموت» شربت ممات از ساقی اجل چشید و رخت حیات خود را بجهان باقی گرفت.